

علامت توجه

امروز در سالن انتظار تئاتر متوجه شدم که همسرت به شدت سرفه می‌کند، بهتره او را پیش دکتر ببری.
- لازم نیست نگران او باشی، چون امروز یک کلاه نو خریده و تا همه را متوجه آن نکند سرفه‌اش بند نمی‌آید!

نوبت

مردی در کافه از بغل‌دستی‌اش پرسید:
این اتومبیل کورسی زیبا که در پارکینگ پارک شده، مال شماست؟
مرد گفت: گاهگاهی!
- چرا گاهگاهی؟
- خیلی ساده است. وقتی که اتومبیل شسته و تمیز است مال خانم خانه است، وقت رفتن به مهمانی مال دختر خانه است، وقتی که مسابقه فوتبال پیش می‌آید، مال پسر خانه است و وقتی که بنزین ندارد و باک آن خالیه مال من است!



ولی چون برگنه اقرار کردی
به نادانی خود اصرار کردی
قبول افتاده شد موضوع خانه
چه چیزی را دگر گیری بهانه؟
به عزراییل گفتم تا بیاید
تو را فوراً به این خانه رساند
بلرزیدم ز نام مالک موت
چنان گویی که دارم می‌کنم فوت
پریدم من ز خواب خوش به یک بار
نگشتم لاجرم نائل به دیدار

محمد جاوید

فهرست

مردی از دوستش پرسید: اگر یک روز متوجه شدی که به بیماری هاری مبتلا شده‌ای چه کار می‌کنی؟
- فوراً تقاضای قلم و کاغذ می‌کنم.
- برای نوشتن وصیت‌نامه؟
- نه برای نوشتن فهرست کسانی که باید گازشان بگیرم!

هم‌زمانی

نویسنده جوانی نزد نویسنده بزرگ و بذله‌گویی رفت و گفت: اولین کتاب من درست در روزی که آناتول فرانس درگذشت، چاپ شد.
نویسنده بزرگ گفت: معمولاً بدبختی‌ها پشت سر هم اتفاق می‌افتند!

نوشتیم این چنین نامه به الله
فرستادم دو قبضه سوی درگاه
به نام تو که رحمان و رحیمی
خدای قادر و ربّ کریمی
منم فرزند آدم، پور حوا
سلامت می‌کنم من از همین جا
همان آدم که او را آفریدی
ولی از خلقتش خیری ندیدی
از اول او به راهی بس خطا رفت
به سوی کشتن و جرم و جفا رفت
ز تو بخشش از او عصیان گری بود
ز تو نرمش از او ویرانگری بود
خدایا از خودم شرمنده هستم
از اینکه ظاهراً من بنده هستم
نیاوردم به جا من بندگی را
ویالم کرده ام شرمندگی را
ندادم گوش بر فرمانت ای دوست
و می‌دانم که می‌گویی چه بُرّوست
زیس از آدمیت گشته ام دور
نکردم اعتنا بر لوح و منشور
لذا با عرض پوزش من از امروز
و با شرمندگی و از سر سوز
شوم مستعفی از شغلی که دادی
و نام آدمی بر آن نهادی
اگر باشد جواب نامه مثبت
و استعفا قبول افتد زسویت
خدایی را در حق این خطا کار
در حق بنده مستعفی زار
به جا آور زروی لطف و یاری
که باشد از صفات ذات باری
به جای دستمزد این همه سال
که بودم بنده ات باری به هر حال
عطا کن خانه ای در کنج جنت
برای دوره خوب فراغت
بکن هم خانه ام یک حور زیبا
که تا تنها نباشم من در آن جا
چون نامه خوانده شد از سوی یزدان
ندا آمد زسوی حی سبحان
تو ای «جاوید» گرچه پرّو هستی
و دست سنگ پا از پشت بستی